

Research Article

**Imāmah in the
Light of the Qur'ān,
Sunnah and 'Aql**

First Year, Vol. 1, 2024

Publisher: Imamate

Ahlulbait Altaherin

ipj.emamat.org

Received: 2023/09/01

Revised: 2023/12/17

Accepted: 2024/02/29

Published Online: 2024/09/05



© the authors



Evidence of Deviance from the Meaning of the Hadith of Ghadīr: For or Against?*

Mohammad Ali Movahedi (Corresponding Author)¹

Alireza Heidari²

Mojgan Mohammad Beigi³

Abstract

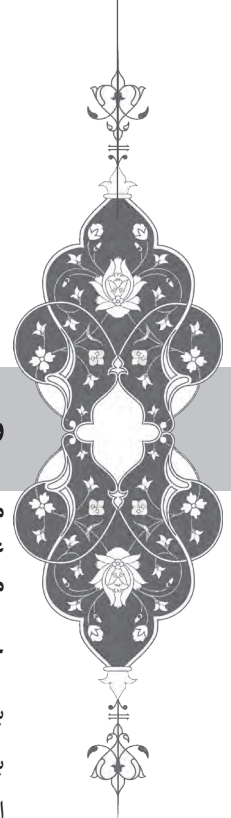
The exploration of word meanings and terminological nuances has captivated Islamic scholars from ancient times to the present. Since "text" is a crucial source for understanding religion, uncovering the meanings of terms used in the Quran and Hadith significantly aids in comprehending the intentions of the Legislator. A speaker must consider the facets of word meanings and the method of using the term, and the Legislator is no exception to this rule. The term "Walī" is frequently encountered in the Quran and Hadith. Grasping its meaning and usage in the Legislator's speech is pivotal for interpreting numerous verses and Hadiths, particularly those concerning the Imamate of Imam Ali (AS). This paper employs a descriptive-analytical method to examine the term's usage in authentic religious texts, aiming to establish the religious legal truth of "Walī" as connoting "priority in authority" and "guardianship." To substantiate this, it delves into verses, Hadiths, and the Arabic literature of the Legislator's era. Once the religious legal truth is verified, its primary usage in the Legislator's speech will be based on this meaning, unless there is evidence to the contrary.

Keywords: Mawlā, Guardianship, Priority in Authority, Wilāyah, Religious Legal Truth.

* Cite this article: Movahedi, M.A. & Heidari, A. & Mohammad Beigi, M. (2024). Evidence of Deviance from the Meaning of the Hadith of Ghadīr: For or Against?. *Imāmah in the Light of the Qur'ān, Sunnah, and 'Aql*, 1(1), p.99-129.

 <https://doi.org/10.22034/emamah.2024.203673>

1. Faculty member of the School of Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran.
ma.movahedi@urd.ac.ir
2. Master's student at the Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.
a.heidari@du.ac.ir
3. Graduate of Level 2 from Jamiat Al-Zahra & Permanent Member of the Academic Association of Imamate, Seminary of Qom, Iran
Mmuhammadbeigi@gmail.com



شواهد انصراف از معنای خبر غدیر؛ له یا علیه؟*

محمدعلی موحدی (نویسنده مسئول)^۱

علیرضا حیدری^۲

مژگان محمدبیگی^۳

چکیده

به پشتمانه پژوهش‌های گسترده پیشینی، ثابت است که لفظ «مولی» در حدیث غدیر به‌طور قطع در معنای «اولی» به‌کار رفته و این حدیث بر امامت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر جمیع مؤمنان دلالت دارد. عالمان عامه، دو شاهد مشهور (یکی متصل و دیگری منفصل) را به‌عنوان مهم‌ترین شواهد انصراف از معنای مذکور ارائه نموده‌اند. شواهد ارائه‌شده، افزون بر آنکه با فاصله معناداری از صدور خبر غدیر و اوج‌گیری نزاع‌های کلامی ذیل آن طرح شده‌اند، از تعارضات درونی و بیرونی پرشماری نیز رنج می‌برند. همین تعارضات، قطع نظر از ادله شیعیان، ناتمامی و ناکارآمدی آنها را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که این شواهد، برای اثبات ادعای آنان کاملاً بی‌ثمر است. اما مهم‌تر از ناتمامی و ناکارآمدی شواهد در جهت اثبات دیدگاه عامه، کارآمدی آن در جهت اثبات دیدگاه شیعیان است؛ زیرا به دلایل متعدد، شواهد ارائه‌شده، به‌صراحت بر کاربرد لفظ مولی به معنای «اولی» در خبر غدیر

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه امامت
در پرتو قرآن،

سنت و عقل

سال اول، شماره ۱، ۱۴۰۳

ناشر: امامت

اهل البیت الطاهرين

ipz.emamat.org

دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۰

بازنگری: ۱۴۰۲/۰۹/۲۶

پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰

انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۶/۱۵



© نویسندگان

* استناد به این مقاله: موحدی، محمدعلی؛ حیدری، علیرضا؛ محمدبیگی، مژگان (۱۴۰۳)، شواهد انصراف از معنای خبر غدیر؛ له یا علیه؟، امامت در پرتو قرآن، سنت و عقل، (۱)، ص ۹۹-۱۲۹.

<https://doi.org/10.22034/emamah.2024.203673>

۱. عضو هیئت علمی دانشکده مذاهب دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

ma.movahedi@urd.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده الهیات و معارف دانشگاه تهران، تهران، ایران.

a.heidari@du.ac.ir

۳. دانش‌آموخته سطح دو حوزه علمیه الزهراء (علیها السلام)، تهران و عضو پیوسته انجمن علمی امامت

حوزه، قم، ایران.

mmuhammadbeigi@gmail.com

دلالت دارد و از همین حیث، «دلیل علیه» مخالفان است. بنابراین، آنچه که پیش‌تر در نصوص کلامی شیعیان به عنوان شبهات مخالفان پیرامون حدیث غدیر طرح و رد می‌شد، شایسته است از این به بعد به عنوان دلایلی قاطع به فهرست بلند دلایل شیعیان ذیل خبر غدیر افزوده شود. واژگان کلیدی: حدیث غدیر، شکایت جیش یمن، مولی، ناصر، محب

مقدمه

آن‌گونه که در جای خود نشان داده شده، حدیث غدیر به لحاظ کثرت طرق و اسانید، در میان تمامی روایات اسلامی یک استثنای بی‌رقیب است. فهرست تک‌نگاری‌های حدیثی، ادبی و کلامی این حدیث از سده دوم هجری تا کنون و تنوع مذهب و مشی فکری مؤلفان آن آثار، در کنار احتجاجات و بحث‌های کلامی بی‌وقفه ذیل آن در مصادر فریقین، از اهتمام همیشگی عالمان اسلامی به این حدیث حکایت دارد (طباطبایی، ۱۴۱۵: ۹-۱۱). اگرچه با در دسترس بودن آثار فاخری چون عبقات الأنوار والغدیر، شماری از مسائل کلاسیک پیرامون این خبر، تا حد مطلوبی قابل پشتیبانی است؛ اما ضرورت کشف یافته‌های جدید و اتخاذ روش‌های نوین در بحث از اسانید و دلالت این خبر و وجود شبهات و مسائلی نو پیرامون آن، ضرورت پژوهش‌های جدید ذیل این حدیث را به همراه دارد.

بنابر پژوهش‌های پیشینی، مهم‌ترین نزاع دلالتی در باب خبر غدیر، به لفظ «مولی» و معنای آن در عبارت «من کنت مولاه فعلی مولاه» بازمی‌گردد. شیعیان بر این نکته اصرار دارند که لفظ مذکور در حدیث غدیر در معنای «أولی» استعمال شده است و همین اولی بودن، امامت، زعامت و سرپرستی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بیان می‌کند. صاحب عبقات الأنوار از سی، و مؤلف الغدیر از بیست شاهد در جهت مستدل کردن ادعای مذکور بهره جسته‌اند. در پژوهش‌های اخیر نیز گاه شواهدی تازه بر مدعای مذکور به دست می‌آید (نک: موحدی، ۱۳۹۹: ۱۷۷-۲۳۹). پیش‌فرض متن حاضر - به پشتوانه تحقیقات پیشینی مذکور - این است که لفظ مولی در حدیث غدیر به طور قطع در معنای «أولی» به کار رفته و اعلان اولی بودن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یعنی امامت مطلقه ایشان بر جمیع مؤمنین، یکی از مهم‌ترین

اهداف سخنرانی پیامبر ﷺ در روز غدیر به شمار می‌آید. مطابق چنین پیش‌فرضی، هرگونه اظهار نظر در القای معنای دیگری از این حدیث، در زمره تلاش در جهت انصراف از معنای غدیر قلمداد می‌شود.

عالمان اهل سنت به عنوان مهم‌ترین گروهی که تلاش زیادی در جهت انصراف از معنای خبر غدیر مصروف داشته‌اند، درخصوص معنای لفظ مولی دیدگاه یکسانی را اتخاذ نکرده‌اند. اگر از موارد شاذ و نیز پاره‌ای از اعترافات آنان صرف نظر شود، مشهورترین معنا از لفظ مولی در خبر غدیر در میان مخالفان، «محبوب»، «محب»، «ولاء اسلام» و «ناصر» است. البته اندیشمندان عامه، در جهت مستدل نمودن مدعای خویش، به ارائه دلیل (شاهد) نیز پرداخته‌اند. فارغ از انگیزه‌های کلامی در طرح این دلایل، جز دو مورد - که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد - سایر ادله به دلیل ضعف ذاتی یا هر عامل دیگری، از شهرت برخوردار نبوده و توسط عالمان هم‌کیش مورد تخطئه یا بی‌اعتنایی قرار گرفته‌اند. متن حاضر پس از بیان مهم‌ترین ادله مخالفان در جهت انصراف از مدلول خبر غدیر، به بررسی اتقان علمی آن شواهد پرداخته و بررسی می‌نماید که شواهد مذکور تا چه اندازه در پیش‌برد دعاوی آنان سودمند است؟ و اساساً آیا شواهد ارائه شده به نفع دیدگاه آنان است یا خود می‌تواند به عنوان دلیلی علیه آنان به کار رود؟

۱. مروری بر شواهد انصراف از معنای خبر غدیر

به طور کلی در یک تقسیم منطقی، شواهد و قرائن فهم یک متن / واقعه به دو قسم قرائن متصل و منفصل دسته‌بندی می‌شود (نک: مسعودی، ۱۳۹۵: ۱۱۱). شواهدی که به نحوی در خلال متن / واقعه حضور دارند و به فهم دقیق آن یاری می‌رسانند، شواهد متصل (درونی) نامیده می‌شوند و قرائنی که بیرون از متن / واقعه در فهم آن مؤثرند - و البته نسبت و ربط آن با متن / واقعه معلوم است - در زمره شواهد منفصل (بیرونی) می‌گنجد. بنابراین در بحث جاری، مقصود از شواهد متصل، آن دسته از شواهدی است که در خلال جریان غدیر رخ داده؛ اعم از آنچه که از سخنان

پیامبر ﷺ یا دیگران گزارش شده یا آنچه که از فعل ایشان یا حاضران در غدیر به وقوع پیوسته است. شواهد منفصل نیز آن دسته از شواهدی هستند که بیرون از جریان غدیر خم (پیش یا پس از آن) رخ داده و پس از احراز ربط وثیق آن با غدیر، به فهم آن نیز کمک می‌کند. مهم‌ترین شاهد درون‌متنی مخالفان جهت انصراف از مدلول خبر غدیر - که تنها شاهد مشهور درونی ایشان قلمداد می‌شود - دعای برخاسته از دعای پیامبر ﷺ در پس عبارت «من کنت مولاه فعلی مولاه» است. مشهورترین و مهم‌ترین شاهد بیرونی ایشان نیز - که با قطع از نظر شواذ طرح شده، تنها شاهد بیرونی آنان نیز قلمداد می‌شود - معطوف به جریانی است که از آن به شکایت لشکر یمن یاد می‌شود.

۱-۱. مهم‌ترین شاهد متصل: دعای پیامبر ﷺ در انتهای حدیث غدیر

دعای پیامبر ﷺ مبنی بر «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» به عنوان تنها شاهد درونی انصراف از معنای خبر غدیر، مورد استناد گروهی از اندیشمندان عامه قرار گرفته است. اما با این حال، آنان در اتخاذ این شاهد و ارائه معنای لفظ مولی، رویکرد واحدی را در پیش نگرفته‌اند. برخی از آنان بر این نکته اصرار دارند که قرینه مذکور نشان می‌دهد لفظ مولی در معنای محبت (ضد عداوت) به کار رفته است (شکری آلوسی، ۱۴۱۷: ۱۶۰). در مقابل، برخی به دلیل همین قرینه کوشیده‌اند تا معنای مولی را در خبر غدیر بر نصرت حمل کنند (ایجی، ۱۹۹۷: ۶۰۲/۳). دیدگاه سوم نیز از آن تفتازانی (۷۹۲ق) است؛ وی این فراز از سخنان پیامبر ﷺ را شاهی بر هردو معنای یادشده در نظر گرفته و چنین می‌نویسد: «عبارت پسینی خبر غدیر یعنی دعای رسول خدا مبنی بر "اللهم وال من والاه..." این نکته را می‌رساند که مراد از لفظ "مولی"، ناصر و محب است». (تفتازانی، ۱۴۱۶: ۲۹۰/۲؛ قوشچی، ۱۲۸۵: ۴۰۳).

۱-۲. مهم‌ترین شاهد منفصل: شکایت برخی از لشکریان یمن

با چشم‌پوشی از پاره‌ای شذوذ مطرح شده، تنها شاهد منفصل قابل اعتنا نزد مخالفان

برای مخالفت با معنای خبر غدیر و حمل آن بر معنای مورد نظر خویش، توسل به جریانی تاریخی است که از آن با عنوان «شکایت برخی از لشکریان یمن» یاد می‌شود. به‌زعم گروهی از اندیشمندان عامه، رسول خدا ﷺ اجتماع عظیم غدیر را گرد آوردند تا مردم را نسبت به دوستی و ترک عداوت با علی آگاه سازند؛ زیرا چند تن از لشکریان حاضر در یمن از آن حضرت بدگویی کرده بودند. اگرچه مصادر متعددی به اصل این اعتراض پرداخته‌اند (حاکم، ۱۴۱۱: ۱۱۹/۳؛ ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ۳۷۴/۶؛ صنعانی، ۱۴۰۲: ۲۲۵/۱۱؛ ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۲/۳۸؛ نسائی، ۱۴۲۱: ۹۹؛ ابن اعرابی، ۱۴۱۸: ۱۰۱۸/۳؛ ابن سری، ۱۴۰۶: ۵۷۱/۲؛ حربی، ۲۰۰۷: ۱۰۰؛ عسقلانی، بی‌تا: ۶۲۸/۱؛ همو، ۱۴۱۵: ۶۰۵/۲؛ هیشمی، ۱۳۹۹: ۱۸۸/۳؛ بوصیری، ۱۴۲۰: ۲۱۲/۷)؛ اما ربط میان این اعتراض و جریان غدیر با ردیه ابن حجر هیتمی (۹۷۴ق) در میان متکلمان غیرشیعی شهرت یافت و گروهی از اندیشمندان بر این شاهد اصرار ورزیدند. محمد پانی‌پتی در شبه‌قاره، محمد رشید رضا (۱۹۳۵م) در مصر، سعید حوّی (۱۹۸۹م) در سوریه، دکتر ناصر بن علی عایض و دکتر ناصر القفاری در حجاز، نمونه‌های مشهور چنین پرداختی هستند (پانی‌پتی، ۱۴۱۲: ۱۳۵/۳؛ رشید رضا، ۱۴۱۴: ۴۶۵/۶؛ حوی، ۱۴۲۴: ۱۴۷۲/۳-۱۴۷۳؛ عایض، ۱۴۲۱: ۶۰۵/۲؛ قفاری، ۱۴۱۴: ۶۹۴/۲).

۲. کاستی‌ها و تعارض‌های درونی شواهد انصراف از معنای خبر غدیر

قطع نظر از ادله شیعیان درباره معنای خبر غدیر، به نظر می‌رسد شواهد ارائه شده جهت انصراف از معنای این حدیث، از تعارضات درونی مهمی رنج می‌برد. تعارضات درونی این شواهد، در گفتار پیش‌رو و تعارض‌های بیرونی آن در گفتار بعد آمده است.

۲-۱. تعارضات درونی شاهد متصل: دعای پیامبر ﷺ

۲-۱-۱. تعارض با عبارت پیشینی

اگر معنای عبارت «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» را به دلیل دعای بعد از آن به محبتی ضد عداوت یا به نصرتی مقابل خذلان تقلیل دهیم، آنگاه عبارت پیشینی پیامبر ﷺ مبنی بر اقرارستاندن از صحابه مبنی بر «أَلَسْتُ أَوَّلِي بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» - که به صورت متواتر در مصادر معتبر عامه گزارش شده (ابن ماجه، بی‌تا: ۴۳/۱؛ ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ۳۷۲/۶؛

ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۳۶۸/۴؛ حاکم، ۱۴۱۱: ۶۱۳/۳؛ عسقلانی، ۱۴۱۹: ۱۴۲/۱۶؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۸۰/۳؛ بخاری، بی تا: ۱۹۳/۴؛ شاشی، ۱۴۱۰: ۱۲۶/۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۱۷/۴۲ و ۱۱۸؛ بزار، ۱۴۰۹: ۴۱/۴؛ آجری، ۱۴۲۰: ۲۰۴۷/۴؛ ۲۰۵۱ و ۲۰۵۲؛ ذهبی (الف)، بی تا: ۱۶؛ شجری، ۱۴۲۲: ۱۱۹/۱؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۲۴۶/۶؛ ابن مغازلی، ۱۴۲۴: ۶۳؛ ابن حنبل، ۱۴۱۲: ۳۷۰/۴؛ ابن کثیر، ۱۴۱۷: ۱۶۶/۵؛ هیشمی، ۱۴۱۲: ۱۹۵/۵؛ سیوطی، ۳۵/۲۰۰۰ و ۳۶-؛ مهمل و بی معنا خواهد بود (نک: موحدی، ۱۳۹۹: ۱۱۸-۲۰۳)؛ زیرا آن گونه که در جای خود نشان داده شده (صدوق، ۱۴۰۳: ۶۹-۷۲؛ مفید (الف)، ۱۴۱۳: ۸/۱؛ همو (ب)، ۱۴۱۳: ۲۰۳ و ۲۰۴؛ همو، ۱۴۱۳: ۳۱؛ مرتضی، ۱۴۱۱: ۴۴۳؛ همو، ۱۳۷۷: ۲۵۴/۳؛ همو، ۱۴۱۰: ۲۶۱/۲؛ همو، ۱۴۳۱: ۱۸۸/۲؛ طوسی، ۱۴۰۶: ۳۴۴؛ کراجکی، ۱۴۱۰: ۹۵-۹۷؛ طبرسی (ابوعلی)، ۱۴۱۷: ۳۲۷/۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۴۲/۳؛ ابن بطریق، ۱۴۰۷: ۱۵ و ۱۱۶؛ حلی، ۱۴۱۳: ۲۶۹؛ فاضل، ۱۳۶۵: ۴۸؛ امینی، ۱۴۱۶: ۶۵۱/۱) عبارت پیشینی مذکور، به نیکویی بر کاربست معنای اولی از لفظ مولی دلالت دارد و قابل جمع با ادعای مطرح شده نیست. اما اگر با عنایت به «ألست أولى بکم...»، معنای خبر غدیر را بر اولی بودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر جمیع مؤمنان حمل کنیم، آنگاه هردو عبارت پیشینی و پسینی معنادار خواهند بود؛ زیرا دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دوستان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و نفرین آن حضرت بر دشمنان ایشان، نتیجه و اثر اولی بودن آن حضرت بر مؤمنان است و لازمه پذیرش چنین ولایتی، دوستی و ترک دشمنی و نصرت آن حضرت می باشد. به بیان دیگر، اگر اولی بودن حضرت امیر علیه السلام را از لفظ مولی در خبر غدیر برداشت کنیم، سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بی هیچ کم و کاستی معنا دارند؛ اما اگر معنای این خبر را به دوستی یا نصرت تقلیل دهیم، آنگاه بخش حساس و مهم این خبر که به طور قطعی از پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش شده است (نک: موحدی، ۱۳۹۹: ۱۸۴-۱۹۷) - یعنی اقرارگرفتن از صحابه - بی معنا و مهمل خواهد بود.

۲-۱-۲. محبت و نصرت توامان در دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، مؤید معنایی فراتر

اعم بودن دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بر فقره های دال بر محبت و نصرت، سبب شده تا تفتازانی ادعا کند لفظ مولی در خبر غدیر، به نحو توامان بر هردو معنای مذکور دلالت کند. اما او به این نکته توجه نداشته است که همین ادعا، خود شاهی بر این حقیقت

است که این لفظ در خبر غدیر، در معنایی غیر از محبت و نصرت استعمال شده؛ یعنی در معنایی به مراتب کلان تر و گسترده تر که فوق نصرت و محبت است؛ زیرا لفظ مولی یک «کلمه» است و در یک «جمله» (من کنت مولاه فعلی مولاه) به کار رفته است و شکی نیست که یک کلمه در یک جمله، فقط یک «معنا» دارد و ممکن نیست که همزمان دو معنای متفاوت را باهم افاده کند. آری ممکن است یک کلمه در یک جمله، دو معنای مترادف را بیان کند، اما ممکن نیست که دو معنای متفاوت را اراده نماید. در نتیجه لفظ مولی در خبر غدیر، در معنایی فوق محبت و نصرت استعمال شده است که آن دو را دربر دارد و در حقیقت، محبت و نصرت از آثار و نتایج آن هستند.

۳-۱-۲. ناسازگاری با اسلوب جمله

اشکال دیگری که به نحو عام بر مدعای مخالفان وارد است، عدم تناسب معنای قصدشده از لفظ مولی نزد آنان با اسلوب جمله است. به عبارت دیگر، سیاق عبارت پیامبر ﷺ مبنی بر «من کنت مولاه فعلی مولاه»، با ملاحظه صدور خبر، هرگز با معانی ادعاشده از لفظ مولی همچون «محب» و «ناصر» سازگاری ندارد؛ زیرا اگر مولی را در خبر غدیر به معنای محب بپنداریم، آنگاه معنای عبارت پیامبر ﷺ چنین خواهد بود: «هر کس که من محب او (دوستدار او) هستم، علی نیز محب اوست!» پرواضح است که چنین معنایی مقصود رسول خدا ﷺ نبوده است؛ زیرا حدیث غدیر - به تصریح مخالفان - از وظیفه امت در برابر حضرت امیر ﷺ، یعنی از محبت و ترک عداوت با آن حضرت سخن می گوید نه از معکوس آن. همین اشکال در خصوص معنای ناصر نیز جاری است. اگر در خبر غدیر، کلمه ناصر جایگزین کلمه مولی شود، مفهوم عبارت پیامبر ﷺ چنین خواهد بود: «هر کس که من ناصر او هستم، علی ناصر اوست!» و ناگفته آشکار است که در چنین اسلوبی، گویی وظیفه ای برای حضرت امیر ﷺ در برابر امت معین شده، حال آنکه ادعای مخالفان معکوس این است. آنان بر این باورند که پیامبر گرامی اسلام ﷺ، امت را به



ترک عداوت با حضرت یا به نصرت ایشان فراخوانده است. طحاوی (۳۲۱ق) ظاهراً نخستین کسی است که متوجه این اشکال شده و در جهت برون رفت از آن، به طرز شگفت آوری اسلوب سخن رسول خدا ﷺ را معکوس کرده تا معنای ادعاشده در آن بگنجد. وی در توضیح معنای خبر غدیر چنین نوشته است: «وَقَدْ يُبَيِّنُ ذَلِكَ فِيمَا رُوِيَ، فَمَنْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَلِيًّا كَانَ لِعَلِيِّ كَذَلِكَ...» (طحاوی، ۱۴۱۵: ۲۴/۵) دقیقاً همین معکوس سازی عبارت توسط طحاوی، نشان می دهد که معنای ادعاشده با مقصود رسول خدا ﷺ تفاوت دارد. تفتازانی نیز احتمالاً با التفات به همین معضل، در جهت حفظ ادعای خود (وجوب محبت امت به حضرت امیر علی) و حفظ اسلوب سخن پیامبر ﷺ در اقدامی عجیب، معنای «محبوب» را به جای «محب» برای لفظ مولی پیشنهاد کرده است. غافل از آنکه محبوب از معانی مولی نیست و در میان معانی بیست و هفت گانه این کلمه، هرگز به محبوب یا منصور اشاره نشده است (برای اطلاع از معانی کلمه مولی، نک: امینی، ۱۴۱۶: ۶۴۱/۱). از این رو در خبر غدیر، خواه لفظ مولی را به محب و ناصر برگردانیم و خواه به محبوب و منصور، هریک به نحوی که گفته شد، محذور دارد.

اگر در پاسخ به اشکال فوق، گفته شود که لفظ مولی در خبر غدیر به معنای محب یا ناصر است، اما دلالت این خبر مبنی بر وجوب محبت حضرت امیر علی توسط امت یا وجوب نصرت آن حضرت توسط مسلمین از نوع التزامی است، آنگاه پاسخ آن از پیش مهیاست؛ مادامی که دلالت مطابقی کافی است، به دلالت التزامی نوبت نمی رسد.

۲-۲. تعارضات درونی شاهد منفصل: شکایت برخی از لشکریان یمن

همان طور که گفته شد، گروهی از مخالفان جهت انصراف از معنای خبر غدیر به شکایت برخی از لشکریان یمن متوسل شده و ضمن ادعای وجود یک علاقه محکم میان رویداد غدیر و شکایت مذکور، اساساً هدف رسول خدا ﷺ از خطبه غدیر را تأکید بر ترک عداوت با حضرت امیر و وجوب محبت به ایشان دانسته اند. اینک

در قالب چند گفتار، تعارضات درونی این ادعا ارائه می‌شود.

۲-۲-۱. سیر تاریخی ادعا، دلیلی روشن بر رد آن

ادعای وجود نسبت و ربطی وثیق میان واقعه غدیر و شکایت برخی از لشکریان یمن، در حالی مطرح است که با گذشت چهارصد سال از تاریخ اسلام، هیچ‌یک از عالمان فریقین به ربط میان خطبه غدیر و شکایت مذکور قائل نبوده و چنین رویکردی را نسبت به این دو جریان اتخاذ نکرده است (بیهقی است که آنچه عبدالجبار معتزلی (۴۱۵ق) از ابوالهذیل العلاف ذکر کرده، دخیلی به شکایت لشکر یمن ندارد (نک: القاضی، ۱۹۶۲: ۱۵۳/۲۰). اما پس از گذشت بیش از چهارصد سال از صدور خطبه غدیر، بیهقی (۴۵۸ق) برای نخستین بار در یک اثر کلامی، چنین دیدگاهی را ارائه نمود:

یکی از شواهد معنای این خبر این است که وقتی رسول خدا ﷺ، علی علیه السلام را به سوی یمن گسیل داشتند، شاکیان او زیاد شدند و بغض او را اظهار نمودند. پس پیامبر ﷺ خواستند که اختصاص خود به علی علیه السلام و محبت خود به او را یادآوری فرمایند. و آنان را به این واسطه، بر محبت و دوستی و ترک عداوت با علی علیه السلام ترغیب فرمایند (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۵۴).

رویکرد جدید بیهقی به خبر غدیر، بی‌آنکه در میان عالمان هم‌کیش خود هواخواهی بیابد، با بی‌توجهی و بی‌اعتنایی گسترده‌ای مواجه شد. نه تنها پیش از او اندیشمندانی چون باقلانی (۴۰۲ق) به این رویکرد نپرداخته‌اند، بلکه حتی متعصب‌ترین متکلمان پس از وی و برجسته‌ترین ردیه‌نویسان بر شیعه همچون عِمرانی (۵۵۸ق)، فخر رازی (۶۰۶ق)، ابن تیمیه (۷۲۸ق) و ایجی (۷۵۶ق) نیز - با آنکه در صدد انکار، توجیه یا تحریف خبر غدیر برآمده‌اند - هیچ‌گاه چنین رویکردی را ارائه نکردند. در نتیجه از زمان وقوع رویداد غدیر تا نیمه سده هشتم، ابداع بیهقی در باب سبب صدور خطبه غدیر، جز خود او هیچ قائل و هواخواهی را به خود ندید. اما سه قرن پس از او، ابن کثیر دمشقی (۷۷۴ق) با دستکاری در برخی از گزارش‌های



تاریخی و خلط میان سفرهای سه گانه امیرالمؤمنین علیه السلام به یمن، درصدد ایجاد ربطی منطقی میان شکایت مذکور و خطبه غدیر برآمده و کوشید تا ابداع بیهقی را مستندسازی کند (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۰۹/۵؛ نک: علاء المحدثین، ۱۳۹۱: ۲۵۷-۲۸۷). دو قرن بعد، هیتمی به تبع ابن کثیر، در ردیه خود به انعکاس این دیدگاه پرداخت و این رویکرد غریب و شاذ آرام آرام به دیدگاهی مشهور بدل شد.

ناگفته پیداست که ناآگاهی صحابه و تابعان و به تبع آن، جمیع عالمان سده های نخستین از پیوند میان خطبه غدیر و شکایت چند تن از لشکریان یمن، خود بهترین دلیل بر رد این انگاره است؛ زیرا اگر چنین نسبت تنگاتنگی میان این دو جریان برقرار بود، بی گمان در کلمات اندیشمندان نخستین با بسامد فراوان بروز می یافت و آثار متقدمان فریقین از آن سرشار می شد. افزون بر این، فرید و طریدماندن دیدگاه بیهقی تا نیمه سده هشتم، و هواخواه نیافتن آن در میان متعصب ترین اندیشمندان عامه نیز دلیل محکمی بر سستی ادعای اوست؛ چراکه متعصب ترین ردیه نگاران بر شیعہ، حتی به عنوان یک حدس یا فرضی بدون دلیل به آن نپرداخته اند.

۲-۲-۲. فاصله فراوان میان دو رویداد، ناقض هم بستگی تاریخی آن

آثار تاریخی و حدیثی عامه نشان می دهد که حضرت امیر علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امر ایشان، دست کم سه سفر به سرزمین یمن داشته اند. نخستین بار به سال هشتم و به جهت جبران اقدامات ناشایست خالد بن ولید و دعوت برخی از قبایل یمن به اسلام بود. بار دیگر به منظور قضاوت و داوری که در سال نهم هجری رخ داد و سومین بار با هدف دریافت خمس یا زکات که در سال دهم اتفاق افتاد (حسینی قزوینی، ۱۳۸۷: ۸۰-۸۲؛ رضائزاد و رادفر، ۱۳۹۱: ۸۱/۸۳-۱۰۰).

۲-۲-۲-۱. سفر نخست: در سال هشتم و در پی شکایت برخی از لشکریان یمن و پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله بنابر ادعای چند تن از لشکریان یمن، حضرت امیر علیه السلام در مسیر بازگشت از آن سرزمین، بخشی از اموال به غنیمت گرفته شده را پیش از تحویل آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله

و پیش از تقسیم، تصرف نمودند (حاکم، ۱۴۱: ۱۴۱/۲؛ بیهقی، ۱۴۲۴: ۳۶۹/۲؛ عسقلانی، ۱۴۱۹: ۵۷۹/۲). البته این حکایت در مصادر امامیه گزارش نشده و در میان مصادر زیدی، فرات (۳۰۷ق) با اندک تفاوتی این جریان را گزارش کرده است (کوفی، ۱۴۱۰: ۸۰). این امر که - به فرض صحت آن - به صراحت از اعمال ولایت آن حضرت و از اولی به تصرف بودن آن جناب حکایت می‌کند، بر برخی از همراهان آن حضرت گران آمد. خالد بن ولید به سبب حسد و کینه‌ای که در دل داشت، بُریده را فراخواند و گفت: «این فرصت را غنیمت شمار. به مدینه برو و خبر این رویداد را به پیامبر برسان!» (طبرانی، ۱۴۱۵: ۱۶۲/۶؛ هیثمی، ۱۴۱۲: ۱۷۲/۹) پاره‌ای از گزارش‌ها حکایت از آن دارد که خالد بن ولید برای رسول خدا ﷺ نامه‌ای نوشت و به بریده سپرد (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۸۰/۷). ادامه ماجرا را بریده اسلمی چنین گزارش کرده است:

... به مدینه آمدم و به مسجد پیامبر داخل شدم درحالی که گروهی از اصحاب بر در خانه آن حضرت حاضر بودند و شخص رسول خدا ﷺ در خانه تشریف داشتند. آنان از من پرسیدند: ای بریده، چه خبر؟! گفتم: خیر است. خداوند بر مسلمانان گشایش نمود (در جنگ پیروز شدند). پرسیدند: تو چرا اینجا آمدی؟ گفتم: علی از غنایم جنگی بهره گرفت، و من آمده‌ام تا پیامبر را از این کار باخبر سازم. گفتند: به آن حضرت [حتما] خبر بده! با این خبر، علی، از چشم رسول خدا خواهد افتاد. در این هنگام رسول خدا ﷺ گفت وگویی ما را شنیدند و درحالی که غضبناک بودند از خانه خارج شدند و فرمودند: حال کسانی که علی را تنقیص می‌کنند، چگونه است؟ هرکه علی را تنقیص کند، مرا تنقیص کرده و هرکه از علی جدا شود، از من جدا شده است، همانا علی از من است و من از اویم. علی از طینت من خلق شده است... سپس فرمودند: ای بریده! آیا نمی‌دانی علی حق آن را داشت که بیشتر از این برای خود از غنایم اخذ نماید؟ زیرا او ولیّ شما و سرپرست شما پس از من است. گفتم: ای رسول خدا شما را به همراهی و مصاحبتی که میان ما بوده،

قسم می‌دهم که دست خویش را بگشایید تا مجدداً با شما بیعت کنم! پس از رسول خدا جدا نشدم مگر آنکه با ایشان تجدید بیعت نمودم (طبرانی، ۱۴۱۵: ۱۶۲/۶).

شمار دیگری از محدثان عامه نیز همین ماجرا را هرچند به اختصار، گزارش کرده‌اند (نک: حاکم، ۱۴۱۱: ۱۱۹/۳؛ ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ۳۷۲/۶؛ صنعانی، ۱۴۰۲: ۲۲۵/۱۱؛ ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۲/۳۸؛ نسائی، ۱۴۲۱: ۹۹؛ ابن اعرابی، ۱۴۱۸: ۱۰۱۸/۳؛ حربی، ۲۰۰۷: ۱۰۰؛ هیشمی، ۱۳۹۹: ۱۸۸/۳).

۲-۲-۲-۲. سفر دوم: در سال نهم، قضاوت حضرت امیر علیه السلام و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله

بنابر نصوص تاریخی و حدیثی عامه، دومین سفر امیرالمؤمنین علیه السلام به یمن به سال نهم هجری مربوط می‌شود. برخلاف سفر پیشین، این سفر با بسامد فراوان در مصادر امامی منعکس شده است (برای نمونه، نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۴۹۲/۵؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۹۴/۳؛ مرتضی، ۱۳۷۷: ۱۴۰؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۱۷۰/۳؛ همو، ۱۴۰۹: ۳۶۹/۳؛ راوندی (الف)، ۱۴۰۹: ۵۳/۱؛ همو (ب)، ۱۴۰۹: ۲۶۸؛ ابن طاووس، ۱۴۱۱: ۹۴). ظاهراً تنها سفر قطعی حضرت به یمن، همین سفر است. اگرچه به سبب اهمیت این رویداد نکات فراوانی از این جریان می‌توان بیان کرد، اما به دلیل رعایت اختصار، تنها بر این نکته تأکید می‌شود که در خلال این سفر، هیچ شکایتی مطرح نشده است.

۲-۲-۲-۳. سفر سوم: در سال دهم، دقت حضرت در حفظ بیت المال و گلایه برخی همراهان سومین سفر حضرت امیر علیه السلام به یمن - مطابق ادعای تاریخ‌نگاران عامه - به سال دهم هجرت بازمی‌گردد. البته گلایه مطرح شده در این سفر و سایر نکات مرتبط بر آن، از نقل شده‌های عامه است. گزارش شیخ مفید و دیگر عالمان شیعی نیز برگرفته شده از مصادر مخالفان است. بنابر این گزارش‌ها، آنگاه که حضرت امیر علیه السلام به همراه پارچه‌ها و اموال متعلق به بیت المال، در حال بازگشت از یمن بودند، نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به منظور انجام مناسک حج را دریافت نمودند؛ لذا آن اموال را به یکی از همراهان سپردند و فوراً به سوی پیامبر حرکت کردند. ابن هشام (۲۱۳ق) دنباله این جریان را از سیره ابن اسحاق (۱۵۱ق) چنین گزارش نموده است که سپاهیان



بدون اذن، پارچه‌ها را پوشیدند و وقتی که آن سپاه به مکه نزدیک شد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای ملاقات آنان خارج شدند، ناگهان دیدند که آنان لباس‌ها را پوشیده‌اند. لذا دستور دادند تا لباس‌ها را درآورند. سپاهیان از این کار گلایه خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار کردند که علی علیه السلام به ما سخت گرفته است. بنابراین، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان مردم ایستاد و فرمود: «ای مردم، از علی شکایت نکنید! چرا که او قطعاً درباره خدا - یا در راه خدا - بسیار جدی و دقیق‌تر از آن است که مورد شکایت واقع شود». ابن اسحاق می‌نویسد: پس از این رسول خدا صلی الله علیه و آله به ادامه مناسک حج رو آوردند و به مردم، مناسک و سنن حجشان را تعلیم دادند و برایشان خطبه‌ای ایراد کردند. وی سپس خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را که مشتمل بر نکات فقهی و اخلاقی است، به طور کامل گزارش می‌کند و هیچ نامی از حضرت امیر علیه السلام در آن برده نمی‌شود. پس از آن، به سایر اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفه و به سایر مناسک همچون رمی و طواف می‌پردازد (ابن هشام، ۱۳۷۵: ۶۰۳/۲). پس از ابن اسحاق و ابن هشام، دیگران نیز به همان کیفیت این رویداد را گزارش کرده‌اند (برای نمونه، نک: حاکم، ۱۴۱۱: ۱۴۴/۳؛ هیثمی، ۱۴۲۱: ۳۷۰/۳). با این تفاوت که برخی از مورخان عامه، جریان گلایه لشکر یمن و سخنانی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ماه ذی القعدة و پیش از سفر حجة الوداع مربوط دانسته‌اند (ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۱۶۵/۲).

به فرض صحت این گلایه، رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی پیش از عرفه، یا قبل از آن در ذی القعدة، با خطبه‌ای قاطع و کوتاه در جمع مردم به حل و فصل این قضیه پرداخته و پرونده گلایه همراهان حضرت را خاتمه داده‌اند. بنابراین برخلاف تصور برخی ناآگاهان، این گلایه نه مربوط به تصرف اموال به غنیمت گرفته شده است، نه به خالد بن ولید و بریده اسلمی مربوط می‌شود، نه نسبتی به جریان غدیر دارد و نه با بغض و کینه، و عداوت و حسد ادعاشده نسبت به حضرت سازگار است و نه الفاظی مشابه خبر غدیر در آن به کار رفته است.

قرن‌ها پس از ابن اسحاق و ابن هشام، ابن کثیر دمشقی (۷۷۴ق) برای ربط میان گلایه مذکور و سخنانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم، اقدامات ناشایستی را انجام

داد. او برای آنکه نشان دهد شکایت سال دهم برآمده از بغض و کینه، و حسد به حضرت علی علیه السلام بوده است، به طرز شگفت آوری وقایع آن سال را به رویداد مشابه در سال هشتم و اعتراض خالد به هم آمیخت؛ غافل از آنکه اساساً شکایت سال هشتم در مدینه و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت رسیده و گلایه سال دهم، در مکه و پیش از عرفه. او همچنین خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب را که به پیش از عرفه مربوط می شود، ذیل وقایع روز هجدهم ذی الحجه ذکر می کند و می کوشد تا محل ایراد این سخنرانی را از مکه به جحفه تغییر دهد (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۰۹/۵). در نتیجه آنچه ابن کثیر گزارش کرده، بافته ای فریبنده است که در آن رویدادهای سال های مختلف به طرز ناشیانه ای به یکدیگر وصله زده شده اند. فریبندگی کلام ابن کثیر از آنجا آشکار می شود که او با تقطیعی آگاهانه، پس از نقل گلایه برخی از لشکریان و پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر: «لَا تَشْكُوا عَلَيَا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْشَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ...» از انعکاس دنباله کلام ابن اسحاق یعنی «ثُمَّ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ عَلَى حَجِّهِ فَأَرَى النَّاسَ مَنَاسِكُهُمْ وَأَعْلَمَهُمْ سُنَنَ حَجِّهِمْ...» به طور کلی پرهیز نموده است؛ زیرا این دنباله از ساختگی بودن سناریوی او پرده برمی داشته است.

پیش از ابن کثیر نیز بیهقی با بزرگ نمایی گلایه چند تن از همراهان حضرت امیر علیه السلام، کوشیده تا شکوه آنان مبنی بر سختگیری و جدیت آن حضرت را بیانگر بغض ایشان به آن جناب جلوه دهد. از این رو با عبارت «وَأُظْهِرُوا بُغْضَهُ» به توجیه رویکرد بی سابقه و ابداعی خود روی آورده است. این امر درحالی ست که در تمامی گزارش های مربوط به وقایع سال دهم، هیچ مستندی دال بر بغض به حضرت امیر علیه السلام وجود ندارد.

بنابراین اگر مقصود مخالفان از شکایت برخی از لشکریان یمن، وقایع سال دهم باشد که پاسخ آن گفته شد؛ اولاً بغض و کینه ای در کار نبوده است. ثانیاً پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از مراسم حج درباره آن تذکر داده بودند و ثالثاً، خبری از بریده و خالد و الفاظ شبیه به حدیث غدیر در سال دهم وجود ندارد. علاوه بر اینکه در سال دهم، عملاً جنگ و غنیمت جنگی در کار نبوده است و تنها گروهی از مسلمانان جهت گرفتن

زکات به یمن رفتند. در نتیجه بی‌ربطی رویداد ادعاشده و غدیر خم معلوم و ثابت است. اما اگر مقصود مخالفان از نسبت میان غدیر و شکایت مذکور، پیرامون وقایع سفر دوم باشد، پاسخ آن چنین است که در سال نهم هیچ شکایتی از هیچ‌کسی طرح یا گزارش نشده است. همچنین اگر منظور از شکایت برخی از لشکریان یمن و نسبت آن با جریان غدیر، سفر اول در سال هشتم باشد - که اتفاقاً در آن الفاظ و عبارات یکسان با حدیث غدیر به کار رفته است - باید گفت که این جریان با رویداد غدیر بیش از دو سال فاصله دارد و اگرچه الفاظ و مدلول سخن رسول خدا ﷺ در هر دو رویداد یکسان است، اما این دو واقعه نسبتی باهم ندارند و یکی معلول یا علت دیگری نیست. به عبارت دیگر، فاصله دو ساله میان این دو واقعه، نافی هرگونه ربط و نسبت علی میان آنهاست.

۳. تعارضات بیرونی شواهد انصراف از معنای خبر غدیر

با قطع نظر از جمیع شواهد و دلایلی که شیعیان برای اثبات دیدگاه خود در حدیث غدیر و استعمال لفظ مولی در معنای اولی به آن تمسک کرده‌اند - و هریک به عنوان دلیلی بر نقض دعاوی مخالفان قابل طرح است - انتقادات ذیل برخی از تعارضات بیرونی، شواهد انصراف از خبر غدیر را انعکاس می‌دهد.

۳-۱. ترک محبت و نصرت حضرت امیر علیؑ توسط صحابه

به‌زعم مخالفان، خبر غدیر از وجوب دوست داشتن امیرالمؤمنین علیؑ یا وجوب یاری رساندن به آن حضرت، یا دست‌کم وجوب ترک عداوت با ایشان خبر می‌دهد (برای نمونه نک: طحوی، ۱۴۱۵: ۲۴/۵؛ بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۵۴؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۳۸۴/۷؛ نجدی (الثانی)، ۱۴۱۲: ۲۱۰) این درحالی‌ست که وقایع تاریخی بیانگر عداوت غلیظ و دشمنی شدید برخی از صحابه با ایشان است؛ آن‌هم نه دشمنی ساده یا مقطعی، بلکه عداوتی کم‌سابقه که به مدت طولانی در حیات برخی از آنان بروز داشته است. اکنون مسئله این است که آیا آنانی که خود شاهد رویداد غدیر بودند و از لزوم محبت و نصرت به حضرت آگاهی یافتند و دعای پیامبر ﷺ را درباره ایشان شنیده و درعین حال

در برابر ایشان شمشیر کشیدند و آشکارا به محاربه با آن حضرت پرداختند، سپس سب آن جناب را رواج دادند، یا بغض خود را نسبت به ایشان با اقداماتی چون سجده شکر برای مرگ آن حضرت به روشنی ابراز داشتند، دشمن خدا و مخدول او نیستند؟ (نک: مفید، ۱۴۱۳: ۴۱ و ۴۲) اگر پاسخ مثبت است، پس چگونه چنین کسانی نزد ایشان از برترین و ارجمندترین انسان‌ها هستند؟ و اگر منفی می‌باشد، پس دعای پیامبر ﷺ چه معنایی دارد؟ پرواضح است که توجیهات فرومایه‌ای چون اجتهاد صحابه، به هیچ وجه رافع این تعارض نیست؛ زیرا اولاً چنین توجیهی ذاتاً نادرست و سخیف است؛ ثانیاً اجتهاد در برابر نص نه تنها جایز نیست، بلکه حرام است و ثالثاً اقدام آنان علیه حضرت امیر ﷺ از بغض مفرط ایشان نسبت به آن جناب و عداوت همیشگی شان با ایشان حکایت دارد.

۲-۳. دلالت دعای پیامبر ﷺ بر عصمت حضرت امیر ﷺ

وقتی پیامبر گرامی اسلام ﷺ به طور مطلق و با حرف «مَن» - که نص در عمومیت است - می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»، این سخن به تمامی به این معناست که دوستی با حضرت امیرالمؤمنین ﷺ و یاری‌رسانی به ایشان در همه حال، برای همه مؤمنان مطلوب و مورد رضایت خداوند است. در نتیجه امکان ندارد که حضرت امیر ﷺ به کاری که موجب عدم رضایت خداوند است، اقدام نمایند؛ زیرا - العیاذ بالله - در صورت اقدام یا ارتکاب حضرت به چنین کاری، مؤمنان باید مراتب انزجار و اکراه خود را از ایشان بروز دهند و مانع تحقق اقدام حضرت شوند. به عبارت دیگر، نه تنها نباید محب و ناصر آن حضرت باشند، بلکه به عکس، باید از ایشان و از اقدامشان ناخرسند باشند و مانع کار ایشان گردند.

افزون بر بدهات عقلی این گزاره، مستندات نقلی فراوانی نیز در این باب در مصادر عامه موجود است. حدیث مشهور «مَنْ رَأَى مُنْكَرًا فَاسْتَطَاعَ أَنْ يَغْيِرَهُ بِيَدِهِ فَلْيَغْيِرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيَلْسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ» را بسیاری از

اجلای محدثین متقدم عامه در آثار حدیثی خود گرد آورده اند (ابوداود، بی تا: ۴۴۳/۱ و ۲۱۴/۴؛ ابن ماجه، بی تا: ۴۰۶/۱ و ۱۳۳۰/۲؛ صنعانی، ۱۴۰۲: ۱۴۳/۲ و ۲۸۵/۳؛ خلال، ۱۴۲۴: ۴۹؛ ابن منده، ۱۴۰۶: ۳۴۱ و ۳۴۳؛ قاضی، ۱۹۶۲: ۷۴/۲۰؛ إشبیلی، ۲۰۰۱: ۲۱۶/۳؛ ألبانی، ۱۴۲۳: ۳۰۲/۴؛ ملطی، ۱۹۷۷: ۳۷). همچنین چون دعای پیامبر ﷺ در حدیث غدیر به نحو مطلق - بی هیچ قیدی - و با ادات تعمیم صادر شده است، پس آن حضرت هرگز به کاری که موجب عدم رضایت حق است اقدام نخواهند کرد؛ و این شعبه‌ای از عصمت است. علامه حلی (۷۲۶ق) با استناد به برخی از آیات قرآن و حدیث «مَنْ رَأَى مُنْكَرًا...» به نیکویی به تقریر عصمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته است (حلی، ۱۴۲۳: ۱۱۵/۱). بدیهی است که در صورت استدلال به دعای پیامبر ﷺ در خبر غدیر، باید مدلول آن را نیز پذیرفت. حال آنکه مدلول این خبر دارای تعارضی آشکار با آموزه‌های کلامی عامه است.

۳-۳. انکار صدور دعای پیامبر ﷺ توسط عالمان هم‌کیش

تمسک به دعای پیامبر در انتهای خبر غدیر درحالی‌ست که گروه قابل اعتنایی از عالمان عامه این بخش از خبر غدیر را غیر صحیح دانسته (نجدی (الأول)، بی تا: ۶) و آن را با تعبیری چون «لَيْسَتْ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» (سالوس، ۱۴۲۴: ۱۳۵)، «منكره» (شکری آلوسی، ۱۴۱۷: ۳۵۳)، «مخالف لأصل الإسلام» (قفاری، ۱۴۱۴: ۶۹۲/۲)، «موضوعه مردوده» (هیتمی، ۱۴۱۷: ۱۰۷/۱)، «لا ريب في كذبه» (ذهبی (ب)، بی تا: ۴۶۷؛ نیز نک: رحیلی، ۱۴۲۳: ۳۸۳)، «معلومة البطلان» (فیروزآبادی، ۱۴۲۸: ۶۸) و «شرك صريح» (علال، ۲۰۰۸: ۱۵/۱) مورد قرح قرار داده‌اند. برخی نیز اساساً صدور این بخش از خبر غدیر را به نوعی محال و ممتنع انگاشته‌اند (نجدی (الثانی)، ۱۴۱۲: ۲۱۰). این فقرات افزون بر آنکه از تعارض بیرونی سهمگین دعای پیامبر ﷺ با کلام عامه حکایت دارد، به خوبی نشان می‌دهد که تعارضات گریبان‌گیر حل‌نشده‌ی پیشین، چه تأثیری بر آنان داشته است. این انکارهای کور در صدور دعای پیامبر ﷺ در خبر غدیر، درحالی‌ست که به اعتراف نامدارترین رجالیان معاصر، این فقره از حدیث غدیر صحیح‌السند است (نک: موحدی، ۱۳۹۹: ۲۹۴-۲۹۸).

۴. دلیل علیه بودن شواهد انصراف از معنای خبر غدیر

پس از آنکه با بطلان شواهد ارائه شده مشخص شد که هردو شاهد متصل و منفصل مطرح شده جهت انصراف از معنای خبر غدیر، نفعی برای ارائه کنندگان آن ندارد، و با وجود تعارضات درونی و بیرونی متعدد، راه به جایی نمی برد و به اصطلاح «لَه» نیست، نوبت به بررسی علیه بودن این شواهد می رسد.

۴-۱. دعای پیامبر ﷺ و شأن والیان شاهی به نفع رقیب

استدلال به دعای پیامبر ﷺ در جهت انصراف از معنای خبر غدیر درحالی ست که اساسا دعای مذکور، در حق والیان امر صورت می گیرد نه افراد عادی جامعه؛ زیرا یک فرد خاص از افراد عادی جامعه، موقعیت خاصی ندارند که نصرت یا عداوت یا خذلان او تا این حد اهمیت و حساسیت داشته باشد. اتفاقا برخی از عالمان زیدی به همین ادعا در جهت اثبات ولایت امر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولی بودن ایشان بر جمیع مؤمنین استدلال کرده اند. برای نمونه مداعس چنین می نویسد:

[شاهد دیگر دلالت خبر غدیر بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخن رسول خدا ﷺ است مبنی بر آنکه: «اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَّاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.» [زیرا] این دعا فقط درباره والیان امر - و نه سایر افراد - به کار می رود و فقط با شأن آنان سازگار است (مداعس، بی تا (مخطوط): ۲۸۳).^۱

این نکته نشان می دهد که افزون بر تعارضات درونی و بیرونی، اساسا شاهد ارائه شده دلیل علیه است و به اثبات دیدگاه رقیب می انجامد.

۴-۲. شکایت لشکر یمن، فی نفسه دلیلی برای رقیب

استدلال به شکایت برخی از لشکریان یمن در خلال وقایع سال هشتم در جهت انصراف از مدلول خبر غدیر، درحالی ست که این جریان فی نفسه هم دلیل مستقلی

۱. «... و قوله: "اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَّاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ." وَ هَذَا الدَّعَاءُ لَا يَصِلُحُ وَلَا يَسْتَعْمَلُ إِلَّا فِي الدَّعَاءِ لِوَلَاةِ الْأَمْرِ دُونَ أَفْنَاءِ النَّاسِ.»

بر اولی بودن حضرت امیر علیه السلام است و هم شاهی است که نشان می دهد خبر غدیر نیز در همین معنا به کار رفته است. به عبارت دیگر، آنچه در مصادر عامه با سند صحیح به حضرت امیر علیه السلام در خلال وقایع سال هشتم نسبت داده شده (افراد زیادی به صحت این حدیث تصریح نموده اند؛ برای نمونه، نک: حاکم، ۱۴۱۱: ۱۱۹/۳؛ بوسیری، ۱۴۲۰: ۲۱۱/۷؛ ابن امیر، ۱۴۳۲: ۳۸۷/۱۰؛ مناوی، ۱۴۰۸: ۴۴۲/۲؛ ألبانی، بی تا: ۱۱۱۲/۲؛ همو، ۱۴۲۴: ۶۸/۱۰؛ همو، ۱۴۱۵: ۹۸۷/۶)، بی هیچ کم و کاستی از اعمال ولایت آن حضرت در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت دارد که با تأیید و صحه گذاری قاطع رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه شده است. افزون بر نفس ماجرا، اسلوب سخن آن حضرت نیز به نیکویی بر این معنا دلالت می کند. ... عَنْ بُرَيْدَةَ الْأَسْلَمِيِّ، قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ عَلِيٍّ إِلَى الْيَمَنِ فَرَأَيْتُ مِنْهُ جَفْوَةً، فَقَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَذَكَرْتُ عَلَيْهَا فَتَنَقَّضْتُه، فَرَأَيْتُ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ يَتَغَيَّرُ، فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ، أَلَسْتُ أَوَّلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَا، فَعَلَى مَوْلَا.» (حاکم، ۱۴۱۱: ۱۱۹/۳؛ ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ۳۷۴/۶؛ صنعانی، ۱۴۰۲: ۲۲۵/۱۱؛ ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۳۸/۲؛ نسائی، ۱۴۲۱: ۹۹؛ ابن اعرابی، ۱۴۱۸: ۱۰۱۸/۳؛ ابن سری، ۱۴۰۶: ۵۷۱/۲؛ حربی، ۲۰۰۷: ۱۰۰؛ عسقلانی، بی تا: ۶۲۸/۱؛ همو، ۱۴۱۵: ۶۰۵/۲؛ هیثمی، ۱۳۹۹: ۱۸۸/۳؛ بوسیری، ۱۴۲۰: ۲۱۲/۷).

همان طور که ملاحظه می شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از شکایت بریده، بر اولی بودن خویش بر مؤمنان اقرار می ستاند و سپس می فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَا، فَعَلَى مَوْلَا». این اسلوب سخن (یعنی تقدم اولی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بر عبارت مذکور) به نیکویی تکلیف معنای این حدیث را روشن کرده است و خود به تنهایی بر اولی بودن حضرت امیر علیه السلام دلالت دارد. در برخی از مصادر، همین گزارش گاه به شکل «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّه فَعَلَى وَلِيَّه» ثبت شده که نقل به معنای همان عبارت پیشین است (ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ۳۶۵/۶؛ ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۱۳۳/۳۸؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۳۱۵/۱۵؛ مزی، ۱۴۰۳: ۸۴/۲؛ ذهبی (الف)، بی تا: ۷۶). محمد بن اسماعیل صنعانی معروف به ابن الأَمیر، اندیشمند زیدی سلفی یمن ذیل عبارت مذکور از حدیث فوق تصریح شگفتی دارد:

«مَنْ كُنْتُ وَلِيَّه» أَوَّلَى بِهِ (النَّبِيُّ أَوَّلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) «فَعَلَى»

بْنُ أَبِي طَالِبٍ «وَلِيِّهُ» أَوْلَى بِهِ فِي نَفْسِهِ وَرُتَبَ هَذِهِ الْوَلَايَةِ لَا تَنْحَصِرُ فَإِنَّهُ
يَجِبُ لَهُ مِنَ الْحَقُوقِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أُمُورٌ كَثِيرَةٌ لَمَّا فِي هَذَا الْحَدِيثِ
وَالْأَوَّلُ مِنْ إِيْجَابِ مَوَالَاتِهِ وَالْإِنْقِيَادِ لَهُ وَالرَّجُوعِ إِلَيْهِ (ابن امير، ۱۴۳۲: ۱۰/۳۸۷).

لذا هم از نفس ماجرای تصرف در غنایم که به طور واضح اعمال ولایت حضرت
را می‌رساند و هم اسلوب سخن رسول خدا ﷺ در حدیث صحیح السندی که
در این خصوص گزارش شده است، به روشنی مدعای شیعیان ذیل خبر غدیر را
حمایت می‌کند و باتوجه به یکسانی اسلوب سخن رسول خدا ﷺ در این ماجرا و
جریان غدیر، باید به عنوان دلیلی قاطع در جهت اثبات دیدگاه شیعیان به کار بسته
شود. در نتیجه آنچه که در قرون اخیر به عنوان مهم‌ترین دلیل انصراف از خبر غدیر
توسط مخالفان ارائه شده، بی‌هیچ کم‌وکاستی مثبت و مؤید دیدگاه شیعیان است.

۵. تشکیل خانواده حدیثی از رویدادهای مشابه دلیلی دیگر برای رقیب

در گفتار پیشین نشان داده شد که گزارش مربوط به شکایت بریده از حضرت امیر علیه السلام
در خلال وقایع سال هشتم، فی‌نفسه دلیل مستقلی بر اولی بودن آن حضرت و شاهد
قاطع بر اثبات دیدگاه شیعیان ذیل خبر غدیر است. اینک با تشکیل خانواده
حدیثی از منظر گزارش‌های مشابه، به جریان شکایت لشکر یمن می‌نگریم. مصادر
فریقین دست‌کم چهار گزارش مشابه در این خصوص دارد:

۱. پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به بریده که متن آن در گفتار پیشین آمد.

۲. بیانی دیگر از پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به شکایت بریده؛ در برخی منابع حکایت
پیشین با تفصیل و جزئیات بیشتری گزارش شده است. ابوالقاسم الطبرانی (م ۳۶۰ ق)
پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به بریده اسلمی را چنین نقل کرده است:

حَالِ أَنْهَائِيْ كَمَا عَلِيَ عليه السلام رَا تَنْقِيصَ مِيْ كُنُنْد، چگونه است؟ هر کس
علی عليه السلام را تنقیص کند، مرا تنقیص کرده است و هر که از او جدا شود،
از من جدا شده است. قطعاً علی عليه السلام از من است و من از او هستم!
علی عليه السلام از طینت من خلق شده است... «وَأَنَّهٗ وَلِيْكُمْ مِنْ بَعْدِي» به طور

قطع او، ولی و سرپرست شما پس از من است (طبرانی، ۱۴۱۵: ۱۶۲/۶).

ناگفته پیداست که به دلیل عدم تخصیص مفاهیمی چون «ولاء اسلام»، «دوستی» و «نصرت» به زمانی خاص، عبارت «أَنْتَ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي» با عنایت به قید «بعدی»، به وضوح از امارت و امامت حضرت امیر علیه السلام سخن می گوید. در نتیجه این گزارش که در واقع بیانی دیگر از همان واقعه پیشینی است، با قاطعیت بر اولی بودن و امامت آن حضرت دلالت دارد.

۳. شکایت چهار تن از صحابه از حضرت امیر علیه السلام و پاسخ قاطع پیامبر صلی الله علیه و آله؛ احمد بن حنبل (۲۴۱ق) در المسند، در نقل رویدادی مشابه - که بعید نیست در خلال همان شکایت بریده باشد - زمانی که چهار تن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به بدگویی و شکایت از حضرت امیر علیه السلام پرداختند، آن حضرت با چهره ای برافروخته و غضبناک چنین پاسخ دادند:

...دَعُوا عَلِيًّا، دَعُوا عَلِيًّا، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي (ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۱۵۴/۳۳؛ صنعانی، بی تا: ۷۹؛ عسقلانی، بی تا: ۱۱۹/۵).

همین جریان را ترمذی (۲۷۹ق) چنین روایت کرده است:

مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي (ترمذی، ۱۹۷۵: ۶۲۲/۵؛ ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹: ۳۷۳/۶؛ رویانی، ۱۴۱۶: ۱۲۴/۱؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۳۷۳/۱۵؛ ابن اثیر، ۱۳۹۲: ۶۵۲/۸).

حاکم نیشابوری (۴۰۵ق) سند این رویداد را بنا بر شرط مسلم صحیح برشمرده است (حاکم، ۱۴۱۱: ۱۱۹/۳). شعیب ارنؤوط (۲۰۱۶م) نیز در باب کیفیت سند این روایت می نویسد: «[اسناد قوی]». (نک: ابن حبان، ۱۴۱۴: ۳۷۳/۱۵) تکرار مکرر است که عبارت «وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» نیز در این روایت - با قطع نظر از سایر روایات - بی هیچ تردیدی بر اولی بودن حضرت امیر علیه السلام دلالت دارد.

۴. بدگویی وهب بن حمزه از حضرت امیر علیه السلام؛ روایت مشهور وهب بن حمزه از پیامبر صلی الله علیه و آله را طبرانی (۳۶۰ق) و ابونعیم (۴۳۰ق) گرد آورده اند (طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۳۵/۲۲؛ ابونعیم،



۱۴۱۹: ۲۷۲۳/۵؛ ابن کثیر، ۱۴۱۷: ۴۲۷/۸). سند و متن این دو گزارش مشابه یکدیگر است. ابن عساکر نیز همین حدیث را در تاریخ مدینه دمشق گرد آورده است (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۹۹/۴۲). این خبر که بی شک پیش از جریان غدیر از رسول خدا ﷺ صادر شده است، با سند صحیح در معتبرترین آثار طبقات و رجال اهل سنت ثبت گردیده است (نک: موحّدی، ۱۳۹۹: ۲۷۵-۲۷۸).

وهب بن حمزه می گوید: از مدینه تا مکه همراه [حضرت] علی علیه السلام بودم، از آن حضرت چیزی را دیدم که از آن خوشم نیامد (و کراهت داشتم). گفتم: «اگر پیش رسول خدا ﷺ بازگردم، حتماً از تو شکایت خواهم کرد.» وقتی رسول خدا ﷺ را دیدم، گفتم: «از [حضرت] علی علیه السلام چنین و چنان دیدم.» حضرت رسول ﷺ فرمودند: «لَا تَقُلْ هَذَا، فَهُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي» (ابونعیم، ۱۴۱۹: ۲۷۲۳/۵).

همان طور که ملاحظه می شود، در این گزارش نیز عبارت «فَهُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي» نص صریحی بر اولی بودن و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است. وقتی که رسول خدا ﷺ در پاسخ به بدگویی و شکایت یکی از اصحاب خویش، حضرت امیر علیه السلام را اولی به مردم معرفی می نماید، در حقیقت به شخص منتقد می فهماند که علی بن ابی طالب علیه السلام در رتبه بعد از من، اولی بر تو و امام تو و امام جمیع مؤمنان است و تو باید در برابر او و در برابر امر و فرمان او تسلیم باشی. پس شکی نیست که گرد چنین بدگویی هایی بر دامان پاک او نمی نشیند.

فارغ از نتایج کلامی ای که می توان از عبارات فوق به دست آورد، آنگاه که این گزارش را در کنار روایات مشابه پیشین بگذاریم، به وضوح تمام معلوم می شود که پنج عبارت «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلَيَّْ وَلِيُّهُ»، «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»، «أَنَّهُ وَلِيكُمْ مِنْ بَعْدِي»، «وَهُوَ وَلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» و «فَهُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي» که در خلال شکایت از حضرت امیر علیه السلام مطرح شده است، همگی در یک معنا صادر شده اند. این، همان قرینه ای است که اولان نشان می دهد خود ماجرای شکایت لشکر یمن فی نفسه بر اولی بودن حضرت امیر علیه السلام دلالت دارد. ثانیا قرینه بیرونی آشکاری بر

معنای خبر غدیر است؛ زیرا اسلوب سخن رسول خدا ﷺ در خبر غدیر و در پاسخ به شکایت بریده دقیقاً یکسان است. به عبارت دیگر، با چهار گزارش هم خانواده مواجه هستیم. گزارش اول - که دو گونه نقل شده است - بعد از پرسش «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» آمده و نشان می‌دهد که کلمات «مولی» و «ولی» در آن به معنای «أولی ب» است. در گزارش‌های دوم و سوم باتوجه به قید «بعدی»، معنایی جز اولی بودن قابل تصور نیست. گزارش چهارم نیز به صراحت از اولی بودن حضرت امیر علیؑ سخن می‌گوید و خود دلیل مستقلى بر صحت معنای ادعا شده در سه گزارش پیشین است. از گزارش‌ها - که همگی معنای یکسانی را افاده می‌کنند - دو گزارش حاوی الفاظ و ترکیبی مشابه با حدیث غدیر است و از همین جهت به روشنی نشان می‌دهد که عبارت «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ...» یا «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ...» در خبر غدیر نیز باتوجه به اسلوب بیانی آن - یعنی با وجود قرینه پیشینی سؤال درباره اولی بودن پیامبر ﷺ - در همین معنا به کار رفته است. در نتیجه شکایت لشکر یمن به دلایل متعدد، خود دلیلی برای اثبات دیدگاه شیعیان است. به عبارت دیگر، آنچه در تحقیقات پیشینی عالمان شیعی، به عنوان مهم‌ترین شبهه مخالفان در باب فهم خبر غدیر به آن پاسخ داده می‌شد، اینک به فهرست دلایل شیعیان افزوده می‌شود.

نتیجه‌گیری

اندیشه‌وران اهل سنت به منظور انصراف از مدلول خبر غدیر، به شواهدی متوسل شده‌اند. مشهورترین شاهد متصل آنان، دعای پیامبر ﷺ بعد از عبارت اصلی خبر غدیر و مهم‌ترین شاهد منفصل ایشان جریانی تاریخی است که از آن به «شکایت لشکریان یمن» یاد می‌شود. آنان با ارائه این دو کوشیده‌اند تا معنای کلمه مولی در خبر غدیر را از «أولی»، به «محب» و «ناصر» تقلیل دهند و در حقیقت ولایت مطرح شده در این حدیث را در حد یک امر عمومی مانند «ولاء اسلام» فروکاهند. اما تعارضات درونی متعدد شاهد درونی، اعم از تعارض با عبارات پیشینی خبر غدیر، تعارض با اسلوب جمله، از عدم صحت استدلال عالمان عامه و ناتمامی دلایل آنان



پرده برمی دارد و نافی اتقان علمی آن شواهد است و تعارضات بیرونی حل نشدنی و گریبان گیر این شواهد نیز عملاً کارآمدی آنها را سلب می کند. در نتیجه این شواهد به رغم شهرتشان، هرگز مخالفان را به مقصود خود نزدیک نمی کنند، چه رسد که آنان را به مقصد برساند. بنابراین با چشم پوشی از دلایل، شواهد و استدلالات شیعیان، عالمان عامه شاهی بر معنای ادعاشده در خبر غدیر در دست ندارند که خالی از تناقضات و تعارضات درونی و بیرونی قابل اعتنا نباشد.

پژوهش حاضر نشان داد که فراتر از ناکارآمدی و ناتمامی این دلایل و بالاتر از وجود تعارضات درونی و بیرونی فراوان آنها و قطع نظر از استدلالات شیعیان، مهم ترین شواهد ارائه شده از سوی اندیشمندان عامه در انصراف از معنای خبر غدیر، فی نفسه مؤید دیدگاه شیعیان است و دقیقاً ادعای آنان را تأیید و تقویت می کند. به عبارت رساتر، عالمان عامه برای برون رفت از مدلول خبر غدیر به شواهدی متوسل شده اند که به خودی خود مثبت دیدگاه شیعیان است. در نتیجه دعای پیامبر ﷺ در انتهای خبر غدیر و شکایت برخی از لشکریان یمن که در آثار مخالفان به عنوان مهم ترین دلیل رد مدلول خبر غدیر بر امامت حضرت امیر علیه السلام اقامه شده، و در آثار شیعیان به عنوان مهم ترین شبهه فقه الحدیثی خبر غدیر مطرح و پاسخ گفته می شود، در حقیقت باید به فهرست دلایل و شواهد شیعیان افزوده شوند؛ زیرا این شواهد قطع نظر از سایر ادله و قرائن، به خودی خود بر معنای مورد تأکید شیعه از خبر غدیر دلالت دارد.

منابع

١. ابن ابی شیبہ، عبد اللہ بن محمد، المصنّف، الرّیاض: مکتبة الرّشد، ١٤٠٩ق.
٢. ابن اثیر الجزری، علی، أسد الغابة فی معرفة الصّحابة، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٥ق.
٣. —، الكامل فی التّاریخ، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٧ق.
٤. ابن اثیر، مبارک بن محمد، جامع الأصول فی احادیث الرّسول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٣٩٢ق.
٥. ابن اعرابی، أبوسعید بن احمد، المعجم، الریاض: دار ابن الجوزی، ١٤١٨ق.
٦. ابن امیر، محمد بن اسماعیل، التّنویر شرح الجامع الصّغیر، الرّیاض: دار السلام، ١٤٣٢ق.
٧. ابن السّری، هناد الکوفی، الرّهد، الکویت: دارالخلفاء، ١٤٠٦ق.
٨. ابن المغازلی، علی بن محمد، مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، صنعاء: دارالآثار، ١٤٢٤ق.
٩. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، قم: التّشر الإسلامی، ١٤٠٣ق.
١٠. —، من لا یحضره الفقیه، قم: التّشر الإسلامی، ١٤١٣ق.
١١. ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدة عیون صحاح الأخبار، قم: التّشر الإسلامی، ١٤٠٧ق.
١٢. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، منهج السنة النبویة، بیروت: مؤسسة قرطبة، ١٤٠٦ق.
١٣. ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان، بیروت: الرسالة، ١٤١٤ق.
١٤. ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بیروت: الرسالة، ١٤٢١ق.
١٥. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب، قم: علامه، ١٣٧٩ق.
١٦. ابن طاووس، علی بن موسی، منهج الدعوات و منهج العبادات، قم: دار الذخائر، ١٤١١ق.
١٧. ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینة دمشق، بیروت: دارالفکر، ١٤١٥ق.
١٨. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و التّهایة، بیروت: دار الفکر، ١٤٠٧ق.
١٩. —، جامع المسانید و السنن، بیروت: دارخضر، ١٤١٧ق.
٢٠. ابن ماجه، محمد بن یزید، السنن، بیروت: دارالفکر، بی تا.
٢١. ابن منده، محمد بن اسحاق، الایمان، بیروت: الرسالة، ١٤٠٦ق.



۲۲. ابن هشام، عبد الملك الحميري، الشيرة النبوية، القاهرة: الالبابي، ۱۳۷۵ق.
۲۳. ابونعيم، احمد بن عبد الله الأصبهاني، معرفة الصحابة، الرياض: دار الوطن، ۱۴۱۹ق.
۲۴. ابوداود، سليمان بن الاشعث السجستاني، السنن، بيروت: دار الكتاب العربي، بی تا.
۲۵. الاشبيلى، ابو محمد عبد الحق، الاحكام الشرعية الكبرى، الرياض: مكتبة الرشد، ۲۰۰۱م.
۲۶. الألبانی، محمد ناصر الدين، التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان، جدة: دار باوزير، ۱۴۲۴ق.
۲۷. _____، سلسلة الأحاديث الصحيحة، الرياض: مكتبة المعارف، ۱۴۱۵ق.
۲۸. _____، صحيح أبي داود، الكويت: مؤسسة غراس، ۱۴۲۳ق.
۲۹. _____، صحيح الجامع الصغير وزيادته، بيروت: المكتب الإسلامي، بی تا.
۳۰. اميني، عبد الحسين، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، قم: الغدير، ۱۴۱۶ق.
۳۱. ايجي، عبد الرحمن بن احمد، المواقف، بيروت: دار الجيل، ۱۹۹۷م.
۳۲. آجري، محمد بن الحسين، الشريعة، الرياض: دار الوطن، ۱۴۲۰ق.
۳۳. البخاري، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، حيدر آباد - الدكن: دائرة المعارف العثمانية، بی تا.
۳۴. البزار، احمد بن عمرو، المسند (البحر الزخار)، بيروت: علوم القرآن - المدينة: مكتبة العلوم والحكم، ۱۴۰۹ق.
۳۵. البوصيري، احمد بن ابي بكر، إتحاف الخيرة المهرة، الرياض: دار الوطن، ۱۴۲۰ق.
۳۶. البيهقي، احمد بن الحسين، الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد، بيروت: دار الآفاق الجديدة، ۱۴۰۱ق.
۳۷. _____، السنن الكبرى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۴ق.
۳۸. پاني پتي، محمد ثناء الله، التفسير المظهری، الباكستان: مكتبة رشديّة، ۱۴۱۲ق.
۳۹. الترمذی، محمد بن عيسى، السنن (الجامع الصحيح)، مصر: الحلبي، ۱۹۷۵م.
۴۰. التفتازاني، مسعود بن عمر، شرح المقاصد في علم الكلام، الباكستان: دار المعارف النجاشية، ۱۴۱۶ق.

٤١. الحاکم، محمد بن عبدالله النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین مع تعلیق ذهبی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١١ق.
٤٢. الحربی، عبدالرحمن بن عبیدالله، الفوائد الصحاح والغرائب و الافراد، عمان - اردن: الدار الأثریة، ٢٠٠٧م.
٤٣. الحسینی القزوینی، السید محمد، حدیث الغدير و شبهة شکوی جيش الیمن، قم: مشعر، ١٣٨٧ش.
٤٤. الحلی، الحسن بن یوسف، الالفین الفارق بین الصدق و المین، قم: المؤسسة الاسلامیة، ١٤٢٣ق.
٤٥. ———، كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: الإسلامی، ١٤١٣ق.
٤٦. حوی، سعید، الأساس فی التفسیر، القاهرة: دار السلام، ١٤٢٤ق.
٤٧. الخلال، ابوبکر احمد بن محمد، الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤٢٤ق.
٤٨. الذهبی، محمد بن احمد (الف)، رسالة طرق حدیث من كنت مولاه فعلى مولاه، قم: دلیل ما، ١٣٨٤ش.
٤٩. ——— (ب)، المنتقى من منهاج الإعتدال، بیروت: المكتب الشاملة الحديثة، بی تا.
٥٠. الراوندی، سعید بن هبة الله (الف)، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسة الإمام المهدي، بی تا.
٥١. ——— (ب)، قصص الأنبياء، مشهد: مرکز پژوهش های اسلامی، ١٤٠٩ق.
٥٢. الرحیلى، ابراهيم بن عامر، الانتصار للصحب و الآل، المدينه: مكتبه العلوم و الحكم، ١٤٢٣ق.
٥٣. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار (تفسیر القرآن الحکیم)، بیروت: دارالمعرفة، ١٤١٤ق.
٥٤. رضائزاد، عزالدین، رادفر، مهدی، «حدیث غدیر و شبهه شکایت از امیرالمؤمنین نزد پیامبر ﷺ»، فصلنامه کلام اسلامی، سال ٢١، ش ٨٣، ١٣٩١ش.
٥٥. الرویانی، محمد بن هارون، المسند، القاهرة: مؤسسة قرطبة، ١٤١٦ق.
٥٦. السالوس، علی بن احمد، مع الاثنی عشریة فی الأصول والفروع، الرياض: دارالفضیلة - مصر: مكتبة دار القرآن - قطر: دار الثقافة، ١٤٢٤ق.

٥٧. السيوطي، عبدالرحمن، إحياء الميّت بفضائل أهل البيت، تهران: المجمع العالمي لأهل البيت، ٢٠٠٠ م.
٥٨. الشاشي، الهيثم بن كليب، المسند، المدينة: مكتبة العلوم والحكم، ١٤١٠ ق.
٥٩. الشّجري (الجرجاني)، يحيى بن الحسين، ترتيب الأمالي، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٢ ق.
٦٠. شكرى الألوسى، محمود، صب العذاب على من سب الاصحاب، الرياض: أضواء السلف، ١٤١٧ ق.
٦١. الصنعاني، عبدالرزاق بن همام، الأمالي في آثار الصحابة، القاهرة: مكتبة القرآن، ١٤١٧ ق.
٦٢. _____، المصنف، بيروت: المكتب الإسلامي، ١٤٠٢ ق.
٦٣. الطباطبائي، عبدالعزيز، الغدير في التراث الإسلامي، قم: الهادي، ١٤١٥ ق.
٦٤. الطبراني، سليمان بن احمد، المعجم الأوسط، القاهرة: دار الحرمين، ١٤١٥ ق.
٦٥. _____، المعجم الكبير، الموصل: مكتبة العلوم والحكم، ١٤٠٤ ق.
٦٦. الطبرسي (ابوعلی)، الفضل بن الحسن، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - الحديثه)، قم: آل البيت، ١٤١٧ ق.
٦٧. الطحاوی، احمد بن محمد، شرح مشكل الآثار، بيروت: الرسالة، ١٤١٥ ق.
٦٨. الطوسي، محمد بن الحسن، الاستبصار فيما اختلف الأخبار، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٩ ق.
٦٩. _____، الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد، بيروت: دار الاضواء، ١٤٠٦ ق.
٧٠. _____، تهذيب الأحكام، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ ق.
٧١. عايض، ناصر بن علي، عقيدة اهل السنّة والجماعة في الصحابة الكرام، الرياض: مكتبة الرشد، ١٤٢١ ق.
٧٢. العسقلاني، احمد بن علي، إتحاف المهرة بالفوائد المبتكرة من أطراف العشرة، المدينة: مجمع الملك فهد، ١٤١٥ ق.
٧٣. _____، إطراف المسند المعتلى بأطراف المسند الحنبلي، موقع جامع الحديث، مرقم آليا، بي تا.

٧٤. —، المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، السعودية: دار العاصمة و دار الغيث، ١٤١٩ق.
٧٥. علاء المحدثين، جواد، «تلاش نافرجام در انكار نصب امام ازيمن تا غدیر»، فصلنامه امامت پژوهی، ش ٥، بهار ١٣٩١ش.
٧٦. علال، خالد كبير، الأخطاء التاريخية و المنهجية في مؤلفات محمد أركون و محمد عابد الجابري، بيروت: دار المحتسب، ٢٠٠٨م.
٧٧. الفاضل، المقداد بن عبدالله، الحسيني، ابوالفتح بن مخدوم، الباب الحادي عشر مع شرحه النافع يوم الحشر و مفتاح الباب، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامي، ١٣٦٥ش.
٧٨. الفيروزآبادي، محمد بن يعقوب، الرد على الزايفه، مصر: مكتبة الإمام البخاري، ١٤٢٨ق.
٧٩. القاضي، عبد الجبار بن احمد، المغني في ابواب التوحيد و العدل، القاهرة: دار المصرية، ١٩٦٢-١٩٦٥م.
٨٠. القفاري، ناصر بن عبدالله، أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية، ١٤١٤ق.
٨١. قوشجي، محمد، شرح تجريد العقائد، قم: انتشارات رضى - عزيزي - بيدار، ١٢٨٥ق.
٨٢. الكراجكي، محمد بن علي، كنز الفوائد، قم: دار الدخائر، ١٤١٠ق.
٨٣. الكليني، ابوجعفر محمد بن يعقوب، الكافي، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ق.
٨٤. الكوفي، فرات بن ابراهيم، التفسير، تهران: وزارة الإرشاد الإسلامي، ١٤١٠ق.
٨٥. مداعس، محمد بن يحيى، الكاشف الأمين عن جواهر العقد الثمين (مخطوط)، صنعاء: مؤسسة الإمام زيد بن علي، بى تا.
٨٦. المرتضى، علي بن الحسين، الذخيرة في علم الكلام، قم: الإسلامي، ١٤١١ق.
٨٧. —، الشافي في الإمامة، تهران: مؤسسة الصادق، ١٤١٠ق.
٨٨. —، تنزيه الأنبياء ﷺ، قم: دار الشريف الرضى، ١٣٧٧ش.
٨٩. —، نفائس التأويل، بيروت: مؤسسة الأعلمي، ١٤٣١ق.
٩٠. المرتضى، يوسف بن عبد الرحمن، تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف، بيروت: المكتب الإسلامي، ١٤٠٣ق.





٩١. مسعودی، عبد الهادی، درسنامه فقه الحديث، قم: دار الحديث، ١٣٩٥ ش.
٩٢. المفید، محمد بن محمد (الف)، الارشاد فی معرفة حجج الله على العباد، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، ١٤١٣ ق.
٩٣. — (ب)، المقنعة، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، ١٤١٣ ق.
٩٤. — (ج)، اقسام المولى فی اللسان، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، ١٤١٣ ق.
٩٥. — (د)، اوائل المقالات، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، ١٤١٣ ق.
٩٦. الملطی، محمد بن احمد، التنبيه و الرد على أهل الأهواء و البدع، القاهرة: المكتبة الأزهرية للتراث، ١٩٧٧ م.
٩٧. المناوی، محمد عبد الرؤوف، التيسير بشرح الجامع الصغير، رياض: مكتبة الشافعي، ١٤٠٨ ق.
٩٨. موحدی، محمد علی، كتاب غدير، قم: عطر عترة، ١٣٩٩ ش.
٩٩. التجدي (الأول)، محمد بن عبد الوهاب، رسالة فی الرد على الرافضة، الرياض: جامعة محمد بن سعود، بی تا.
١٠٠. التجدي (الثاني)، عبد الله بن محمد، جواب أهل السنة النبوية فی نقض كلام الشيعة و الزيدية، الرياض: دار العاصمة، ١٤١٢ ق.
١٠١. النسائي، احمد بن شعيب، خصائص أمير المؤمنين على بن أبي طالب، بيروت: المكتبة العصرية، ١٤٢١ ق.
١٠٢. الهيثمي، على بن أبي بكر، غاية المقصد فی زوائد المسند، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢١ ق.
١٠٣. —، كشف الأستار عن زوائد البزار، بيروت: الرسالة، ١٣٩٩ ق.
١٠٤. —، مجمع الزوائد، بيروت: دار الفكر، ١٤١٢ ق.
١٠٥. الهيثمي، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة، بيروت: الرسالة، ١٤١٧ ق.